

با خاطرات یک مادر صبور؛ مادر شهید سیدمحمدتقی حسینی

## یک کفن برای ۳ شهید

همه پیکر پسر را فرشته‌ها بردند

محسن اشکدري

«شهید محمدتقی حسینی، شهید احمدعلی رضایی و شهید محمد مرتضی، سه هم‌رزم هستند که به همراه حدود ۶۰ رزمنده دیگر مأ‌موریت می‌یابند تا بمب‌ها، خمپاره‌ها و مواد منفجره دیگر را از شهر خرمشهر پاکسازی و در بیرون شهر از بین ببرند. آن‌ها وقتی می‌خواهند مهمات به جا مانده را در کانالی قرار دهند، پیش از خروج‌شان از کانال، مهمات منفجر می‌شود و هر ۳ نفر در این انفجار به شهادت می‌رسند... شدت انفجار به حدی است که از پیکرهایشان چیزی باقی نماند. پس از آن آثار باقی مانده این پیکرها در یک کفن قرار می‌گیرد و در گلزار شهدای قم در یک قبر به خاک سپرده می‌شود...»

این روایت یک مادر صبور بود از نحوه شهادت فرزندش «سیدمحمدتقی».

بسیار گریه و بی‌تابی می‌کردم به نحوی که پدر شهید تمام وسایل شهید را جمع کرد و به خانه عمه‌اش که در شمال زندگی می‌کرد فرستاد و برای همین هم اکنون به جز یک مهر چیز دیگر به عنوان یادگاری از شهید ندارم.

یک شب خواب دیدم که در یک باغ هستم و آنجا درختان خرمای فراوانی بود که خرمای‌اش بر زمین ریخته بود، خواستم از آن خرمایا بردارم که شهید مانع شد و گفت: سهم شما نیست و بعد جوی آبی را دیدم که پر از کثیفی بود و در آن هنگام سپاهی را دیدم که در حال حرکت است، به شهید گفتم این سپاهیان به کجا می‌روند سیدمحمدتقی گفت: این‌ها به کربلا می‌روند ولی به خاطر گریه‌های شما من از این سپاه بازمانده‌ام و من بعد از دیدن این خواب آن را برای یک روحانی تعریف کردم و او گفت: سعی کن برای محمدتقی این قدر بی‌تابی نکنی.

اگرچه برایم سخت بود اما پس از آن خیلی تلاش کردم که دیگر بی‌تابی نکنم.

او می‌گوید: پس از محمدتقی خداوند ۷ فرزند به من عطا کرد که همه افتخار من هستند. «نرگس سادات» کوچکترین خواهر شهید سیدمحمدتقی هم در این گفت‌وگو همراهان بود. اگرچه او برادر شهیدش را هیچ گاه ندیده اما از زبان مادرش از او بسیار شنیده. او خاطرات مادرش را برایم بازگو می‌کرد. نرگس سادات از آن خواهرهایی است که ندیده عاشق و دل‌داده برادرش بود...

طور توضیح می‌دهد: در سال ۱۳۶۱ مشهد بودیم که از طرف سپاه خبر دادند که محمدتقی به پایش تیر خورده و برای دیدارش به قم بیایید، همسر کم ۴ سال قبل به رحمت خدا رفت به همراه دیگر فرزندان به قم رفتند. آن‌جا به آنها گفته شد که محمدتقی به همراه ۲ هم‌رزمش به شهادت رسیده‌اند و پیکرشان قابل تفکیک نیست و اگر رضایت می‌دهید چون خانواده ۲ شهید دیگر در قم هستند، هر سه را در یک قبر در گلزار شهدای قم خاکسپاری کنیم که با اعلام رضایت شوهرم، هر ۳ در یک قبر در گلزار شهدای حضرت علی‌بن‌ابیطالب(ع) قم به خاک سپرده شدند.

مادر شهید که بغض میهمان گلویش شده می‌گوید: سیدمحمدتقی بسیار محجوب و مودب بود. شخصیت آرامی داشت، نمازش به هیچ عنوان قضا نمی‌شد، ۱۲ ساله بود که نمازش را مرتب می‌خواند و به امام خمینی(ره) بسیار علاقه داشت. با دوستانش در بسیج مسجد محله بسیار صمیمی بود و این صمیمیت باعث شده که دوستان محمدتقی هنوز هم گاهی به دیدارم می‌آیند.

او مکتبی می‌کند و بغض همچنان راه گلویش را بسته است، می‌گوید: بعد از شهادت سیدمحمدتقی،



با مادر شهید سیدمحمدتقی حسینی که برای زیارت حرم رضوی از قم به مشهد سفر کرده در خانه برادرش در منطقه «دروی» به گفت‌وگو می‌نشینیم. خانه‌ای ساده و بی‌پیرایه در محله‌ای که مردمان خونگرمش به زندگی مشغول هستند. آن‌ها در بعدازظهر یک روز گرم تابستان پذیرای من شدند و مادر شهید حاجیه خانم جهان‌گل قربانی مادر صبور شهید سیدمحمدتقی حسینی از فرزندش برایم می‌گوید. می‌گوید: سال‌ها قبل

از انقلاب از مزار شریف افغانستان به ایران آمدم و سیدمحمدتقی تک فرزند من بود. بسیار به او علاقه داشتم بعد از آنکه جنگ تحمیلی عراق بر ضد اسلام و ایران آغاز شد، محمدتقی خیلی اصرار داشت که به جبهه برود. حرفش این بود که باید از دین اسلام دفاع کرد من در ابتدا مخالفت می‌کردم چون او تنها فرزند من بود و بسیار او را دوست می‌داشتم ولی او اصرار داشت که حتماً به جبهه اعزام شود. سرانجام رضایت من و پدرش را گرفت و رهسپار جبهه شد. در مدت یک سال و نیم که در جبهه بود چند نوبت به مرخصی آمد تا این که به شهادت رسید و ما را تنها گذاشت. از مادر می‌خواهم که از چگونگی اطلاع از شهادت سیدمحمدتقی برایم بگوید. این